

## متولی زکات\*

○ سید محمود هاشمی شاهرودی

چکیده

در این بحث، پس از طرح اقوال و بررسی ادله، اثبات می شود که در عصر غیبت ابتدائاً پرداخت زکات به حاکم شرع واجب نیست و خود مکلف مجاز است آن را در موارد مقرر مصرف کند. ولی در صورت مطالبه حاکم شرع، پرداخت زکات به وی واجب خواهد بود و مصرف آن از سوی مالک، مجزی نیست.

کلید واژگان: زکات، حاکم شرع، مکلف، عصر غیبت.

آیا پرداخت کننده زکات باید آن را به حاکم شرعی برساند یا خود او مجاز است آن را در مواضع مشخص شده مصرف کند؟ در این مسئله اقوال و تفاسیلی است که به ترتیب ذیل از آنها بحث می شود:

\* تقریر: به قلم سیدمرتضی تقوی.

جهت اول: عدم مطالبه زکات از سوی حاکم شرعی  
آیا ابتدائاً پرداخت زکات به حاکم شرعی حتی در صورت عدم مطالبه او واجب  
است؟ در این مسئله سه قول وجود دارد:

قول اول: قول مشهور که در فتوای صاحب عروه نیز بیان شده این است که  
ایصال زکات ابتدائاً به حاکم شرع واجب نیست اگر چه افضل و احوط است. بنا بر  
این خود مالک مستقیماً یا نماینده و وکیل او می تواند زکاتش را میان فقرا تقسیم و یا  
در موارد معین مصرف کند.<sup>۱</sup>

قول دوم: نظر شیخ مفید و ابوالصلاح حلبی - چنانکه از ظاهر عبارات مقنعه و  
کافی بر می آید - این است که ایصال زکات به حاکم شرعی مطلقاً واجب است، چه  
آن را مطالبه کرده باشد و چه نکرده باشد؛ بنابراین بر مالک واجب است که زکات  
اموالش را در عصر حضور به امام (ع) و در عصر غیبت به فقیه امینی که از جانب او  
ولایت دارد برساند.<sup>۲</sup>

قول سوم: مفاد این قول که از ظاهر عبارات شیخ طوسی و اتباع او مانند  
ابن برآج در مهذب بر می آید، تفصیل میان عصر حضور امام (ع) و عصر غیبت  
است. ایشان در عصر حضور همچون شیخ مفید مطلقاً قائل به وجوب  
ایصال زکات به امامند و در عصر غیبت ایصال زکات به حاکم شرعی را واجب  
نمی دانند و قائلند که خود مالک می تواند زکات اموالش را در مواضع معین  
مصرف کند.<sup>۳</sup>

۱. لکن الأقوی عدم وجوبه فیجوز للمالک مباشرة او بالاستنابة و التوکیل تفریقها علی الفقراء و  
صرفها فی مصارفها. عروة الوثقی، ج ۴، ص ۱۳۸.  
۲. المقنعه، ص ۲۵۲، الکافی فی الفقه، ص ۱۷۲.  
۳. المهذب، ج ۱، ص ۱۷۱.

## مقتضای اصل

ابتدا باید بحث شود که قطع نظر از ادله، مقتضای اصل در این مسئله چیست؟ در بدو امر ممکن است تصور شود که مقتضای اصل، عدم وجوب پرداخت زکات به حاکم است؛ زیرا از موارد دوران امر میان تعیین و تخییر است؛ بدین بیان که شک داریم زکات معیناً باید به حاکم داده شود یا مالک مخیر است که آن را به حاکم بدهد یا خودش آن را در مواضع مشخص مصرف کند؟ در چنین مواردی اصل، برائت از تعیین است.

البته این بیان تمام نیست، بلکه مقتضای اصل عملی و لفظی عدم جواز صرف زکات از طرف خود مالک و وجوب پرداخت آن به حاکم شرعی است؛ زیرا زکات حکم تکلیفی محض نیست، بلکه مرکب از حکم تکلیفی و حکم وضعی «مالکیت عنوان فقرا و غیره» است و در اینجا حکم تکلیفی تابع حکم وضعی است. مفاد حکم وضعی زکات این است که در اموال زکاتی، یک دهم یا یک بیستم یا یک چهارم آن ملک مالک نیست، بلکه ملک عنوان فقرا و عناوین دیگر است، و در باب اموالی که ملک غیر است - چه شخص حقیقی و چه شخص حقوقی - مقتضای اصل، عدم جواز تصرف در آن بدون احراز اذن مالک یا ولی آن است. در ما نحن فیه معلوم است که حاکم شرع ولایت در تصرف دارد، اما ولایت مالک در تصرف در این اموال مشکوک بوده و از موارد شک در جواز تصرف در مال غیر است که مقتضای اصل عملی و لفظی عدم این ولایت است؛ زیرا ولایت در تصرف این اموال نیاز به اذن مالک یا ولی دارد و بدون این اذن به حکم «لا یحل مال امریء مسلم إلا بطیب نفسه» تصرف در آن جایز نیست. بر این اساس مقتضای اصل در این مسئله عدم جواز تصرف مالک بوده و قول شیخ مفید و حلبی (قول اول) مطابق با مقتضای اصل است.

مقتضای عمومات

پس از بیان مقتضای اصل، باید دید مقتضای ادله لفظی عام در این مسئله چیست؟ شیخ مفید و حلبی به آیه «خذ من أموالهم صدقة...» استدلال کرده اند که مالک باید زکات اموالش را به حاکم شرع - چه امام معصوم و چه فقیه جامع الشرایط - بدهد و خود او اجازه مصرف آن را ندارد. ممکن است استدلال به این آیه از باب دلالت التزامی باشد؛ زیرا این آیه دلیل تشریح اصل زکات بوده و فقط امر به اخذ کرده است ولی لازمه امر به اخذ زکات و وجوب پرداخت آن بوده و الّا لغو است، بلکه می توان گفت ظهور آیه بیش از دلالت التزامی است و امر به اخذ زکات ارشاد به وجوب پرداخت آن به حاکم شرع است و اخذ آن از شئون حاکمیت و ولایت عامه اوست.

براین استدلال دو اشکال شده است:

اشکال نخست: اگر ذیل آیه نبود می توانستیم از امر به اخذ، وجوب دفع زکات به حاکم را استفاده کنیم، ولی ذیل آیه آمده است: «تطهرهم و تزکیهم» و این جمله دلالت دارد بر اینکه آنچه مأمور به است و موضوعیت دارد تطهیر مال است نه خصوص اخذ، و این مقصود با مصرف زکات در مواردش از سوی خود مالک نیز حاصل می شود و مستلزم وجوب اخذ و در نتیجه وجوب پرداخت آن به حاکم نیست. به عبارت دیگر، اخذ موضوعیت ندارد، بلکه مقدمه تطهیر است.

پاسخ: روشن است که تطهیر در این آیه، مأمور به نیست، بلکه ذیل آیه فقط در مقام بیان حکمت حکم و اثر وضعی پرداخت زکات یعنی تطهیر مال است و مأمور به همان پرداخت زکات به حاکم است که در صدر آیه بیان شده است، به عبارتی دیگر اصل تشریح زکات در صدر آیه صورت گرفته و ذیل آیه بیان حکمت آن است. بر فرض که تطهیر، مأمور به باشد، چه دلیلی وجود دارد که اگر خود مالک زکات را در مواضعش مصرف کند تطهیر مال حاصل می شود؟ جواز تصرف مالک

در زکات فرع بر ثبوت ولایت اوست و آیه دلالتی بر ولایت مالک در تصرف این اموال ندارد. ممکن است ادعا شود که از آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ ...» می‌توان ولایت مالک بر پرداخت زکات را استفاده کرد. پاسخ این ادعا روشن است؛ زیرا این آیه فقط جهت و عنوان «من له الحق» را بیان کرده و می‌فرماید: «زکات حق یا ملک فقرا و ... است»، اما به هیچ وجه در مقام بیان این نیست که چه کسی می‌تواند این ملک عام را به مصرف خاصش برساند و ولایت بر صرف آن دارد؟ بنابراین اشکال اول بر استدلال شیخ مفید و حلبی وارد نیست.

**اشکال دوم:** اگر بپذیریم که براساس آیه «خذ من اموالهم صدقة ...» ابتدائاً پرداخت زکات به حاکم واجب است، باید گفت: این حکم مختص به پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) است که بسط ید داشتند و آیه شامل زمان معصومین دیگر نمی‌شود تا چه رسد به عصر غیبت.

**پاسخ:** این اشکال نیز وارد نیست؛ زیرا آیه اشاره به حکم وضعی ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) دارد و ولایت با غضب غاصبان ساقط نمی‌شود و عدم بسط ید رافع آن نیست، بنابراین هرکس مکلف است برای تصرف در اموالی که تحت ولایت امام (ع) است از او اذن بگیرد همچنان که در مورد انفال و خمس چنین است. پس دلالت آیه تمام است و این آیه ضمن تشریح زکات، ظهور دارد در وجوب پرداخت آن به پیامبر (ع) و معصومین (ع) و هرکس که از جانب آنان ولایت دارد که در زمان غیبت فقیه جامع الشرایط است. اما ولایت مالکین بر صرف زکات نیاز به دلیل خاص دارد که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

#### مقتضای ادله خاصه

از روایات خاصه استفاده می‌شود که مالکان نیز ولایت در تصرف داشته و مجاز در صرف زکات در مواضع مقرر آن هستند. دلالت برخی از این روایات بسیار

روشن است؛ از جمله در صحیحہ یعقوب بن شعیب از امام کاظم (ع) آمده است:

و عنه عن ابراهيم بن [ابي] اسحاق، عن عبدالله بن حماد الانصاري، عن ابان بن عثمان، عن يعقوب بن شعيب الحداد، عن العبد الصالح عليه السلام، قال: قلت له: الرجل متاً يكون في أرض منقطعة كيف يصنع بركة ماله؟ قال: يضعها في اخوانه و اهل ولايته، فقلت: فإن لم يحضره منهم فيها أحد؟ قال: يبعث بها إليهم...<sup>۴</sup>

یعقوب بن شعیب می گوید از امام کاظم (ع) پرسیدم: مردی از مادر سرزمینی جد اشده (دور افتاده) زندگی می کند، با زکات مالش چه کند؟ فرمود: آن را به برادران و اهل ولایتش (هم مذهبانش) بدهد. گفتم: اگر کسی از ایشان در آنجا نباشد چه؟ فرمود: آن را برایشان بفرستد ...

معتبره ضریس نیز به همین مضمون است.<sup>۵</sup>

علاوه بر این دو روایت، از روایات فراوان دیگری که در این باب وجود دارد و برخی از آنها گذشت، نیز استفاده می شود که خود مالک مستقیماً یا با نصب وکیل، ولایت بر تقسیم زکات دارد و این ولایت در بسیاری از روایات مفروضه عنده فرض شده است.

البته جای این بحث هست که آیا ولایت مالک بر تصرف در زکات از باب حکم شرعی اولی است، یا از باب اذن طولی و تحلیل ائمه (ع) برای شیعیان؟ مستفاد از ظاهر روایات مذکور آن است که این ولایت، حکم شرعی است نه اذن امام (ع)، لکن از ظاهر یکی دو روایت بر می آید که ولایت مالک بر تصرف در زکات از باب اذن و تحلیل امام (ع) است و اذن را هم مقید به شرط ایمان کرده اند؛ همانند تحلیل خمس و انفال برای شیعیان:

۴. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۴۶.

۵. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۲، ح ۳.

## ۱ - مکاتبه علی بن سوید :

و عنهم، عن سهل بن زياد، عن اسماعيل بن مهران، عن محمد بن منصور،  
عن علي بن سويد، و عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد  
بن اسماعيل بن بزيع، عن عمه حمزة بن بزيع، عن علي بن سويد، و عن  
الحسين بن محمد، عن محمد بن احمد النهدي، عن اسماعيل بن مهران، عن  
محمد بن منصور، عن علي بن سويد، أنه كتب إلى أبي الحسن موسى عليه  
السلام كتاباً و هو في الحبس يسأله عن حاله و عن مسائل كثيرة، فأجابه  
بجواب طويل يقول فيه: و سألت عن الزكاة فيهم، فما كان من الزكاة فأنتم  
أحقّ به؛ لأننا قد أحللتنا ذلك لكم من كان منكم و أين كان؛<sup>٦</sup>

به سه طریق از علی بن سوید نقل شده که او در نامه ای به امام کاظم (ع) که در  
زندانی بود از حال ایشان و از مسائل بسیاری پرسید. امام (ع) در ضمن پاسخی  
طولانی به او نوشت: از زکات آنان پرسیدی، شما به (مصرف) آن سزاوارترید؛  
زیرا ما آن را بر شما حلال کردیم، هرکس از شما و هر جا که باشد.  
چنانکه از ظاهر این روایت بر می آید ولایت مالک بر تصرف در زکات از باب  
اذن و تحلیل امام (ع) است.

## ۲ - روایت جابر :

محمد بن علي بن الحسين في (العلل) عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن  
الحسن بن علي الكوفي، عن عبد الله بن المغيرة، عن سفيان بن عبد المؤمن  
الانصاري، عن عمرو بن شمر، عن جابر، قال: أقبل رجل إلى أبي جعفر (ع) و  
أنا حاضر، فقال: رحمك الله، أقبض منّي هذه الخمسمائة درهم فضعها في  
مواضعها فأنها زكاة مالي، فقال أبو جعفر عليه السلام: بل خذها أنت فضعها في  
جيرانك والأيتام و المساكين و في اخوانك من المسلمين، انما يكون هذا اذا قام

٦ . وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٢٢٢.

قائمنا فانه يقسم بالسوية و يعدل في خلق الرحمن، البرّ منهم و الفاجر...<sup>۷</sup>؛  
 جابر می گوید: من حضور داشتم که مردی رو کرد به امام باقر (ع) و گفت:  
 رحمت خدا بر تو باد، این پانصد درهم را از من بگیر و آن را در جای خود  
 مصرف کن، این زکات مال من است. امام (ع) فرمود: بلکه خودت آن را  
 بگیر و به همسایگان و ایتم و بی نوایان و برادران مسلمانان بده. آنچه تو  
 گفتی، فقط وقتی خواهد شد که قائم ما قیام کند، اوست که میان خلق خدا،  
 چه نیکوکار و چه بدکار آن را یکسان و برابر تقسیم می کند ... .

ظاهر این روایت نیز آن است که امام (ع) به خود مالک اذن داده زکاتش را  
 مصرف کند و فقط در زمان حضور قائم (ع) است که باید زکات به او پرداخت شود  
 و او آن را بر همه خلق صرف می کند.

اما سند هر دو روایت مخدوش است، در روایت علی بن سوید، حمزه بن بزيع  
 و سهل بن زیاد و محمد بن منصور محل اشکالند و در روایت جابر، عمرو بن شمر و  
 سفیان بن عبدالمؤمن ثقه نیستند. بنابراین، دو روایت اخیر قابل استناد نبوده و ظاهر  
 روایات دیگر نیز این است که ولایت مالک بر صرف زکات، حکم شرعی بوده و از  
 باب اذن امام (ع) نیست. بر فرض تنزل اگر این ولایت را از باب اذن امام (ع) بدانیم،  
 این اذن دائم بوده و مانند تحلیل خمس و انفال تا زمان قیام قائم (ع) ثابت خواهد بود.

حاصل بحث در جهت اول: اگر چه مقتضای اصل اولی و نیز مقتضای  
 عموماتی مانند «خذ من أموالهم صدقة...» آن است که بر مالک واجب است ابتدائاً  
 زکات را به حاکم شرع بپردازد و خود او ولایت بر صرف آن را ندارد، اما از ظاهر  
 روایات خاصه فراوانی در باب زکات استفاده می شود که خود مالک ولایت بر  
 صرف زکات داشته و مجاز است مستقیماً یا با نصب وکیل آن را میان مستحقین  
 توزیع کند و بنا بر این بر او واجب نیست ابتدائاً زکاتش را به امام یا در عصر غیبت به  
 ۷. همان، ص ۲۸۲.

فقیه جامع الشرایط بپردازد. پس در این جهت حق با قول مشهور (قول اول) است که در فتوای صاحب عروه نیز منعکس شده است. البته سه مورد از موارد مصرف زکات را باید از این حکم استثنا کرد که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

مستثنیات مسئله: سه عنوان «مؤلفه قلوبهم» و «عاملین علیها» و «فی سبیل الله» از این حکم مستثنی بوده و مالک در این سه مورد ولایت بر مصرف زکات ندارد؛ زیرا:

اولاً: این موارد از شئون و وظایف حاکم اسلامی و نه آحاد مکلفان است. تالیف قلوب کفار یا نصب عامل برای گردآوری زکات از وظایف حاکم اسلامی است و آحاد مکلفان در این امور وظیفه و ولایتی ندارند که اقدام کنند. همچنین عنوان «فی سبیل الله» مربوط به مصالح عامه مسلمین است و تشخیص مصالح عامه مسلمین از شئون حاکم اسلامی است و اعمال نظر در این قبیل موارد نیاز به ولایت بر این مصالح دارد که چنین ولایتی برای آحاد مکلفان ثابت نشده است. بنابراین مصرف زکات در این موارد از سوی مالک، مجزی نیست.

ثانیاً: گفتیم که مقتضای اصل اولی عدم ولایت مالک بر مصرف زکات است و سپس از روایات خاصه جواز تصرف او را استفاده کردیم. ظاهر روایات مجوزة مذکور، جواز مصرف زکات از سوی مالک در مصارف فقرا و مساکین و غارمین و امثال آن است نه در مصارفی که از شئون حاکم است و این تجویز نسبت به مصارف مربوط به حاکمیت اطلاق ندارد. بنابراین مقتضای قاعده در عناوین سه گانه مذکور - مؤلفه قلوبهم، عاملین علیها، فی سبیل الله - رجوع به اصل اولی عدم ولایت مالک بر مصرف زکات است.

ثالثاً: از برخی روایات خاص مربوط به این عناوین سه گانه نیز استفاده می‌شود که مصرف زکات در این مصارف از شئون حاکم است، مثلاً در مورد «عاملین» در صحیحہ حلبی آمده است:

و عنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: ما يعطى المصدق؟ قال: ما يرى الامام ولا يقدر له شيء؛<sup>۸</sup>

از امام صادق عليه السلام پرسیدم: چه مقدار از زکات به عامل داده می شود؟ فرمود: هر چه امام صلاح بداند و مقدار معینی برای او تعیین نشده است.

در بیان سهم «مؤلفة قلوبهم» نیز تعابیری در روایات آمده که ظهور در اختصاص این امر به پیامر (ص) به عنوان حاکم اسلامی دارد، از جمله در صحیححه زراره از امام باقر (ع) آمده است:

... فامر الله عز وجل نبيه (ص) أن يتألفهم بالمال والعطاء...؛<sup>۹</sup>

پس اقوا، یا دست کم، احوط این است که خود مالک نمی تواند ابتدائاً در این موارد، زکات مالش را صرف کند و باید آن را به حاکم بپردازد، اما در دیگر مصارف زکات غیر از سه مورد مذکور، از روایات خاصه استفاده می شود که خود مالک می تواند آن را صرف کند و ابتدائاً واجب نیست آن را به امام بپردازد.

جهت دوم: مطالبه زکات از سوی حاکم

در زمان حضور امام معصوم علیه السلام حکم مسئله روشن است و جای بحث ندارد. اگر امام معصوم (ع) زکات را مطالبه کند واجب است به او پرداخت شود؛ زیرا همه اوامر امام (ع) واجب الطاعة است. محل بحث در عصر غیبت است که اگر فقیه جامع الشرائط زکات را مطالبه کند آیا بر مالک واجب است زکات را به او بپردازد و آیا در این صورت صرف آن از سوی خود مالک، مجزی نیست؟ صاحب عروه می فرماید:

۸. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۱۱.

۹. کافی، ج ۲، ص ۴۱۱، حدیث ۲.

اگر طلب فقیه جامع الشرایط به نحو فتوا باشد بر مقلدین او واجب است  
زکات را به او بپردازند اما اگر به نحو فتوا نباشد واجب نیست اگر چه احوط  
است. ۱۰

مرحوم آقای خوئی در این مسئله طلب فقیه را به سه قسم تقسیم کرده اند:  
قسم اول: «اینکه فقیه فتوا بدهد که زکات باید به حاکم شرع پرداخت شود. در  
این صورت از باب حجیت فتوای فقیه، بر مقلدان او واجب است که به آن عمل  
کرده و زکات خود را به او بپردازند و اگر با آن مخالفت کرده و خودشان زکات را در  
مصارف مقرر کنند مجزی نخواهد بود». این قسم همان نظر صاحب عروه  
است با این اضافه که «اگر خود مالک اقدام به صرف زکات کند مجزی نخواهد  
بود».

قسم دوم: فقیه بر اساس مصلحت عامه لازمه و به سبب برخی از خصوصیات  
و عناوین ثانویه مانند حفظ بیضه اسلام یا حفظ نوع مسلمین حکم کند که زکات باید  
به حاکم شرع پرداخت شود. این حکم هم بر مقلدان او و هم بر غیر مقلدان او از  
باب نفوذ حکم حاکم واجب الاطاعه است، ولی چون فتوا نیست و به عنوان حکم  
حاکم صادر شده است اگر مالک مخالفت کرده و خودش اقدام به صرف زکات در  
مصارف مقرر کند مجزی است؛ زیرا تکلیف اولیه مالک به پرداخت زکات و  
ولایت او بر صرف آن به حال خود باقی بوده و حکم حاکم تکلیف ثانوی بر ذمه  
مالک است و موجب سقوط تکلیف اولیه او و نیز ولایت او بر صرف زکات

۱۰ ... نعم لو طلبها الفقیه علی وجه الايجاب بان یكون هناك ما یقتضی وجوب صرفها فی  
مصرف بحسب الخصوصیات الموجبة لذلك شرعاً و كان مقلداً له و یجب علیه الدفع الیه  
من حیث إنّه تکلیفه الشرعی لالمجرّد طلبه و ان كان احوط کما ذکرنا بخلاف ما اذا طلبها  
الامام علیه السلام فی زمان الحضور فانه یجب الدفع الیه بمجرّد طلبه من حیث وجوب  
طاعته فی کل ما یامر: عروة الوثقی، ج ۴، ص ۱۳۹.

نمی‌شود، اگر چه مالک به سبب مخالفت با حکم حاکم مرتکب گناه شده است.<sup>۱۱</sup>  
 قسم سوم: طلب فقیه نه به نحو فتوا و نه از باب حکم حاکم باشد. در این صورت مجرد طلب فقیه برای پرداخت زکات به او یک مطالبه شخصی از جانب فقیه بوده و واجب الاطاعه نیست، همانند این است که مثلاً فقیه از مکلفی بخواهد نماز فریضه اش را در مسجد بخواند. این نحو طلب فقیه که نه فتوا و نه حکم است، اطاعت آن واجب نیست، البته اگر چنین امری از امام معصوم (ع) صادر شود واجب الاطاعه است؛ زیرا امام (ع) «أولی بالمؤمنین من أنفسهم» است.<sup>۱۲</sup>

دو اشکال اساسی بر نظر آقای خوئی در این مسئله وارد است: نخست آنکه میان طلب فقیه در قسم دوم و قسم سوم تفاوتی نیست و در قسم سوم نیز اگر فقیه جامع شرایط به هر جهتی مصلحت دید که زکات به او پرداخت شود تا آن را در مصارف مقرر مصرف کند، این طلب فقیه نیز همانند طلب او در قسم دوم نافذ بوده است.<sup>۱۱</sup> مقرر درس آقای خوئی پس از تقریر این کلام ایشان بر آن حاشیه زده است که «مبنای ایشان در حکم حاکم غیر از این است» ظاهر اشکال مقرر ناظر به این نظر آقای خوئی است که حکم حاکم را در موضوعات حجت نمی‌داند. البته این اشکال وارد نیست؛ زیرا حکم حاکم دو نوع است:

نوع اول: در تحقق موضوعات است مانند رؤیت هلال. مرحوم آقای خوئی این نوع حکم حاکم را نافذ نمی‌داند و قائل است هر مکلف باید تحقق موضوع را احراز کند و به حجت شرعی یا اطمینان برسد و حکم حاکم از طرق احراز و اثبات موضوع نیست.

نوع دوم: حکم حاکم در تشخیص مصالح عامه مسلمین و عناوین ثانویه مانند حکم به وجوب دفاع و امثال آن از امور مربوط به مصالح مهم عمومی است که یقین داریم شارع راضی به تفویض آنها نیست مثل حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو. مرحوم آقای خوئی در این قبیل موارد قائل به نفوذ حکم حاکم - حتی بر غیر مقلدان او - و وجوب اطاعت از آن است. حتی کسانی که قائل به ولایت فقیه نیستند حکم حاکم شرع را در این قبیل موارد که مربوط به مقاصد عامه شرعی و مصالح عمومی مسلمین است - ولو از باب حسبه و قدر متیقن - نافذ و واجب الاطاعه می‌دانند.

۱۲. احزاب، آیه ۶؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

و واجب الاطاعه است .

دوم آنکه در هر موردی که وجوب پرداخت زکات به فقیه بعد از مطالبه او ثابت شده باشد؛ مانند قسم دوم از نظر ایشان و قسم دوم و سوم از نظر ما، اگر مالک مخالفت کرده و خود اقدام به صرف زکات کند مجزی نخواهد بود و باید آن را اعاده کند .

بر این اساس، در این بحث دو مسئله وجود دارد:

**مسئله اول:** اگر فقیه جامع الشرایط زکات را به هر نحو - ولو به نحو قسم سوم - مطالبه کند، بر مالک واجب است که زکات را به او بپردازد. به عبارت دیگر طلب فقیه در قسم سوم هم ملحق به قسم دوم بوده و واجب الاطاعه است. این مدعا را به دو بیان می توان اثبات کرد:

**بیان اول:** زکات جزو اموال عمومی و مربوط به مصالح عامه مسلمین است و از این رو گرد آوری و توزیع آن در مصارف مقرر از شئون حاکم و ولی<sup>۱۲</sup> امر است. مستفاد از آیه شریفه «خذ من أموالهم صدقة...» که در آن پیامبر(ص) مأمور اخذ زکات شده، این است که اخذ زکات از وظایف و شئون حاکم و ولی<sup>۱۳</sup> امر است و از خصائص نبی(ص) نیست. در روایات مربوط به اصناف مستحقین زکات؛ مانند صحیح زراره و محمد بن مسلم<sup>۱۴</sup> نیز گذشت که اخذ زکات وظیفه ولی امر و حاکم اسلامی است و اوست که صلاحیت اخذ زکات را دارد. از طرفی دیگر همه شئونی که پیامبر(ص) و امام(ع) به عنوان ولی<sup>۱۵</sup> امر داشتند، در زمان غیبت، بر مبنای ادله<sup>۱۶</sup> عموم ولایت فقیه برای فقیه جامع الشرایط ثابت است، اگر ادله آن را بپذیریم - اگر در ادله عموم ولایت فقیه تشکیک شود، شئون مذکور از باب دلیل حسبه برای فقیه جامع الشرایط ثابت است؛ زیرا قطعاً می دانیم شارع راضی نیست شئون مربوط به اداره جامعه اسلامی و مصالح عامه مسلمین تعطیل شود و حتی در

۱۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۰۹، باب ۱ از ابواب المستحقین للزکاة، حدیث ۱.

زمان غیبت نیز باید کسی متولی آن باشد که قدر متیقن آن، فقیه جامع الشرایط است. براین اساس اگر فقیه جامع الشرایط زکات را مطالبه کرد تا آن را در مصارف مقرر مصرف کند، پرداخت زکات به او واجب می شود همانند سایر اموال عمومی از قبیل انفال و خمس که تصرف در آنها منوط به اذن حاکم شرع است.

حاصل کلام آنکه از ادله زکات استفاده می شود که تصدی گردآوری زکات و توزیع آن از وظایف حاکم شرعی است و این وظیفه مهم در زمان غیبت براساس ادله نیابت عامه فقیه یا براساس دلیل حسبه برای فقیه جامع الشرایط ثابت است. بنابراین این طلب فقیه نسبت به زکات، از باب ولایت او بر این امر است نه از باب طلب شخصی و قیاس آن به طلب فقیه در امور شخصی مانند خواندن نماز فریضه در مسجد، قیاسی مع الفارق است؛ زیرا نماز فریضه را در مسجد خواندن امری شخصی است و ربطی به امور عامه جامعه و وظایف حاکم اسلامی ندارد.

بیان دوم: صرف نظر از ظهور آیه و روایات مذکور، مقتضای اصل و قاعده نیز این است که در صورت مطالبه حاکم شرعی، زکات باید به او پرداخت شود؛ زیرا روایات مجوزه که دلیل جواز صرف زکات از سوی خود مالک است، نسبت به مواردی که امام (ع) یا حاکم شرعی مطالبه زکات کرده باشد اطلاق ندارند و روایات مذکور ناظر به زمانی است که امام (ع) بسط ید نداشت و زکات را مطالبه نمی کرد، لذا اجازه می داد که خود مالکان آن را به مصارفش برسانند. حال شک می کنیم که آیا این اجازه و ولایتی که به مالک داده شده در صورت مطالبه زکات از سوی حاکم هم ثابت است یا نه؟ اگر روایات مجوزه نسبت به این حالت اطلاقی نداشته باشند - که ندارند - باید به مقتضای قاعده رجوع شود و مقتضای قاعده عدم ولایت مالک و عدم جواز تصرف او در مال زکات است. این مال ملک جهت عام بوده و نسبت به مکلف، مال غیر است و هرگونه تصرف در مال غیر و تملیک آن به دیگران حتی به مستحقانش - فقرا و مساکین و ... - بدون احراز اذن ولی آن مال

جایز نیست. به عبارت دیگر از آنجا که مقتضای قاعده، حرمت تصرف در مال غیر است، شک در ثبوت ولایت مالک بر تصرف در زکات، در فرض مطالبه حاکم شرع، مانند شک در حجیت است که مقتضای اصل، عدم آن است. براین اساس، در عصر غیبت اگر فقیه جامع شرایط زکات را مطالبه کند بر مکلف واجب است زکات را به او بپردازد و میان نحوه طلب در قسم دوم و سوم فرقی نیست و هر دو واجب الاطاعه است.

مسئله دوم: در مواردی که وجوب پرداخت زکات به حاکم شرع ثابت شده است - مانند قسم دوم از نظر آقای خوئی و هر دو قسم دوم و سوم از نظر ما - اگر مکلف مخالفت کرد و زکات را خود به مصارف مقرر رساند، آیا مجزی است؟ تقریب آقای خوئی در اجزاء، این است که حکم حاکم تکلیف ثانوی دیگری بر ذمه مکلف است غیر از تکلیف اولی و وجوب پرداخت زکات به مستحقان، و مخالفت با آن موجب سقوط ولایت مالک و یا سقوط وجوب پرداخت زکات به مستحقان نمی شود. ممکن است ادعا شود: هرگاه پرداخت زکات به حاکم شرع به سبب حکم او واجب باشد، فعل ضد آن مانند پرداخت زکات به فقرا جایز نیست؛ زیرا موجب تفویت واجب ثانوی می شود و حرام خواهد بود و از این رو نمی تواند امثال واجب باشد و مکلف هم نمی تواند در انجام دادن آن قصد قربت کند. پاسخ این ادعا آن است که امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن نیست، بلکه مکلف در این صورت یکی از دو تکلیف - اطاعت از حکم حاکم - را عصیان کرده و دیگری - پرداخت زکات به مستحقان - را امثال کرده است. چنین موردی از قبیل تعدد مطلوب است: یکی رساندن زکات به مستحقان و دیگری اطاعت از حکم حاکم شرع، اگر مکلف زکات را به حاکم شرع بدهد تا او به مستحقان برساند هر دو تکلیف امثال شده است، اما اگر خودش بپردازد حکم اول را امثال و حکم دوم را عصیان کرده است و هر دو تکلیف ساقط می شود؛ یکی به وجه سقوط امثالی و دیگری به وجه سقوط عصیانی.

این تقریب به وجوهی ناتمام است:

**وجه اول:** مفاد حکم حاکم شرع به طلب زکات، منع مالک از پرداخت مستقیم زکات به مستحقان است و این منع همانند دیگر مواردی که فقیه به جهت مصالح عامه، حکم به ترك فعلی می کند، نافذ بوده و امثال آن واجب و مخالفت با آن حرام است. بر این اساس پس از حکم حاکم شرع به مطالبه زکات، تصرف مالک در اموال زکات، فعل حرام بوده و باطل است.

**وجه دوم:** قیاس این مسئله به موارد تعدد مطلوب، نادرست است؛ زیرا پرداخت زکات حکم تکلیفی محض نیست، بلکه تصرف مالک در مال زکات و پرداخت آن به فقیر یا دیگر مصارف مقرر، متضمن حکم وضعی تملیک آن به فقیر و تصرف در مال غیر است که مستلزم ولایت خواهد بود. از ادله نفوذ حکم حاکم در امور عامه استفاده می شود که حاکم در این امور ولایت دارد و از این رو نفوذ حکم حاکم در اموال عمومی، حکم تکلیفی محض نیست، بلکه متضمن حکم وضعی ولایت حاکم بر این اموال است که قهراً ولایت اولیه مالکان را سلب کرده و مالکان دیگری ولایتی بر تصرف در آن اموال نخواهند داشت و تصرف آنان بدون اذن ولی باطل بوده و وضعاً مجزی نخواهد بود.

**وجه سوم:** همان مقتضای اصل است که در مسئله نخست بیان شد. پس از مطالبه زکات از سوی حاکم شرعی، در ادامه ولایت مالک بر تصرف در زکات شک می کنیم و در این صورت، اصل، عدم ولایت و در نتیجه عدم جواز تصرف وی خواهد بود؛ زیرا ادله ولایت مالک و جواز تصرف او تا جایی است که حاکم شرع مطالبه نکرده باشد و ادله مذکور نسبت به فرض مطالبه زکات از سوی حاکم شرع اطلاق ندارد.

حاصل کلام آنکه: هرگاه پرداخت زکات به حاکم شرع پس از مطالبه او واجب باشد، براساس ادله زکات و نیز مقتضای قاعده واصل عملی، صرف زکات

از سوی خود مالکان در مصارف مقرر مجزی نخواهد بود.

تکمله: نکته دیگری که در این بحث جای طرح دارد آن است که آیا مستفاد از امر «خذ» در آیه شریفه «خذ من أموالهم صدقة...» این است که بر حاکم شرع واجب است - خصوصاً در جایی که بسط ید داشته باشد - متصدی اخذ و گردآوری زکات از مردم شود؟

برخی گفته اند: امر به اخذ زکات در آیه شریفه ظهور در وجوب دارد، بنابراین بر حاکم شرع واجب است متصدی اخذ و گردآوری زکات شود.<sup>۱۴</sup>

این استدلال تمام نیست؛ زیرا امر به اخذ زکات، ارشاد به جعل ولایت حاکم شرع بر زکات است و به معنای وجوب تکلیفی نیست، بلکه شبیه امر به شیء در مورد توهم حظر است. از آنجا که اخذ مال غیر فی نفسه حرام است، امر به اخذ زکات در این آیه برای رفع توهم حرمت اخذ مال غیر در این مورد و ارشاد به حق اخذ زکات برای ولیّ امر و ولایت وی بر گردآوری و انتقال آن به ملک عام است. بر این اساس ممکن است گاهی حاکم شرع این حق خود را اعمال نکند و به مالکان اذن دهد تا خود زکات اموالشان را در مصارف مقرر صرف کنند خصوصاً اگر در این اذن مصلحتی هم باشد.

نتیجه

در عصر غیبت پرداخت زکات ابتدائاً به حاکم شرعی (فقیه جامع الشرایط) واجب نیست و مالک می تواند زکات اموالش را در موارد مقرر مصرف کند، ولی اگر حاکم شرعی زکات را مطالبه کند بر مالک واجب است که زکات اموالش را به او بپردازد و در این صورت اگر خود مالک، زکات را در موارد مقرر مصرف کند، مجزی نخواهد بود.

۱۴. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۴۳۲-۴۳۳.

منايع و ماخذ

١. قرآن.
٢. ابن براج الطرابلسي، عبدالعزيز، المهذب، ج ١، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٦ هـ. ق.
٣. حلبى، ابوالصلاح، الكافي في الفقه، با تحقيق رضا استادى، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين على (ع) العامة، بى تا.
٤. شيخ حر عاملى، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، ج ٩، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، اول، ١٤١١ هـ. ق.
٥. شيخ الطائفة (طوسى)، ابى جعفر محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام، ج ٤، تهران، دارالكتب الاسلاميه، سوم، ١٣٩٠ هـ. ق.
٦. شيخ مفيد، ابى عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى البغدادي، المقنعه، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، چهارم، ١٤١٧ هـ. ق.
٧. شهيد ثانى، زين الدين علي بن العاملي، ج ١، تحقيق و نشر مؤسسة المعارف الاسلاميه، قم، اول، ١٤١٣ هـ. ق.
٨. طباطبائى يزدى، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى، ج ٦، و ج ٤، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، دوم، ١٤٢٥ هـ. ق.
٩. كلينى رازى، ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، الاصول من الكافي، ج ١ و ٢، تهران، دارالكتب الاسلاميه، سوم، ١٣٨٨ و چهارم، ١٣٦٥.